حدیث نفس

چنین کنند بزرگان

پانیذ زنانی: «عادات و آداب روزانه بزرگان» نوشته میسن کری و ترجمه کسانی که، به حواشی کار نویسندگان و هنرمندان، روند کار خلق ادبی یا هنری آنان می‌پردازد و بیشتر جنبه‌های شخصی زندگی این هنرمندان را مدنظر دارد و ارقعنا انسان می‌دهد که وجه شخصی زندگی نویسندگان بزرگ تا چه حد با زندگی دیگران و حضورشان در جامعه نسبت دارد. در مقدمه کتاب کری از دلیل شخصی خود برای ترجمه این اثر نوشته است، اینکه «لمشغولی اصلی او این بوده که چطور می‌توان کار خلاق ارزشمند انجام داد و در عین‌حال امرارمعاش کرد. «یاری، این کتاب به حواشی می‌پردازد نه مقتضیات فعالیت خلاقه، و نه به نمره آن. سوکولر آن بیشتر با روند کار آفرینش است تا با مفهوم و معنا؛ و در ضمن، تاکزیر شخصی است.» این کتاب با سرکشیدن به زندگی بیش از دویست نویسنده و هنرمند، تلاش می‌کند تا از روند کار فکر و خلاقه در میانه زندگی روزمره و مصائب گذران روزگار، پرده بردارد چه‌بسا نشان دهد این دو ساحت جقدر جدا و در عین‌حال همپیسته با هموانند. «اکثر چهره‌های این کتاب، حالت بینابینی دارند - وایی‌بند کار روزانه خودند، ولی از بیشرفت کار هرگز صدردصد مطمئن نیستند. و پیوسته نگران روزیاند که کار بیش نرود. ولی آن‌ها همه برای انجام‌دادن کار وقت صرف می‌کردند.» میسن کری می‌نویسد هنگام ساختن کتاب، مدام یاد چند خطی افتاده است که کافکا در ۱۹۱۲ خطاب به فلیس باوئر نوشته بود، اینکه او وضعیت درهم‌برهم‌رم زندگی خود و کار خفه‌کننده روزانه‌اش به تنک آمده است، و به شکوه می‌گوید: «وقت کم است. توان من محدود است، اداره وحشتناک است. آپارتمان پررسوصدا است. و اگر زندگی بی‌دغدغه دلخواه امکان‌پذیر نیست در آن صورت باید کوشید راه خود را با تدبیرهای زیرکانه باز کرد.» در نظر میسن کری گویا کافکا مظهر این تقابل است. او بعد از این نقل‌قول از کافکا، تلاش می‌کند در کتاب خود، ترفندهای زیرکانه هر نویسنده‌ای را کشف و روایت کند بیشتر تکه‌های کتاب میسن کری از زندگی بزرگان حکایتی درگیری آنها با مشکلات و مسائل اغلب پیش‌پاافتاده روزمره است تا بتوانند به کار خلاقه خود برسند. در عین‌حال نوشتن و خلق‌کردن نیز بیشتر این نویسندگان کاری خودخواسته و روتین و به‌روال‌افتاده نیست. نمونه بارز آن هم ظهور که در بیشتر یادداشت‌های زوزانه‌اش از کندی کار نوشتن «یواری» سخن می‌گوید و اینکه «یواری نثباتی برای پیشروی ندارد: دو صفحه در هفته! گاهی‌وقت‌ها خیلی دلسردم که می‌خواهم از پنجره به بیرون بپرم.» سال‌ها بعد از یواری، نیز می‌نویسد: «همه‌چیز به‌کنار. کار همچنان بهترین راه گریز از زندگی است.» تکه‌ای از یادداشت‌های روزانه‌اش به اینرا نیز نسبت: موجوداتی زنده بودند که خود سرنوشت‌شان را دست می‌گرفتند. تا جایی‌که نوینسنده و ارتقا می‌انداختند، امروزه اما به مدد کارگاه‌های داستان‌نویسی ما با انبوه داستان‌ها و شخصیت‌های صلب و بی‌روح مواجهیم. شاید به‌خاطر همین چرخش رویکرد است که ادبیات ما دست‌کم، مدت‌هاست که دیگر توان خلق «شخصیت» ماندگاری را ندارد. از این منظر می‌توان کتاب «عادات و آداب روزانه بزرگان» را در نسبت با ادبیات ما خواند چه‌بسا از خلال آن بتوان حفره‌های موجود در وضعیت مستقر ادبی روزگار خود را بازشناسی و ترمیم‌کردن را دریافت.

از سوی دیگر، از روایت میسن کری درباره عادات روزانه نویسندگان دوگانه‌ای می‌رسد که بر می‌گذد که شخصیت‌های ادبی آن‌زمان موجوداتی زنده بودند که خود سرنوشت‌شان را دست می‌گرفتند. تا جایی‌که نوینسنده و ارتقا می‌انداختند، امروزه اما به مدد کارگاه‌های داستان‌نویسی ما با انبوه داستان‌ها و شخصیت‌های صلب و بی‌روح مواجهیم. شاید به‌خاطر همین چرخش رویکرد است که ادبیات ما دست‌کم، مدت‌هاست که دیگر توان خلق «شخصیت» ماندگاری را ندارد. از این منظر می‌توان کتاب «عادات و آداب روزانه بزرگان» را در نسبت با ادبیات ما خواند چه‌بسا از خلال آن بتوان حفره‌های موجود در وضعیت مستقر ادبی روزگار خود را بازشناسی و ترمیم‌کردن را دریافت.

از سوی دیگر، از روایت میسن کری درباره عادات روزانه نویسندگان دوگانه‌ای می‌رسد که بر می‌گذد که شخصیت‌های ادبی آن‌زمان موجوداتی زنده بودند که خود سرنوشت‌شان را دست می‌گرفتند. تا جایی‌که نوینسنده و ارتقا می‌انداختند، امروزه اما به مدد کارگاه‌های داستان‌نویسی ما با انبوه داستان‌ها و شخصیت‌های صلب و بی‌روح مواجهیم. شاید به‌خاطر همین چرخش رویکرد است که ادبیات ما دست‌کم، مدت‌هاست که دیگر توان خلق «شخصیت» ماندگاری را ندارد. از این منظر می‌توان کتاب «عادات و آداب روزانه بزرگان» را در نسبت با ادبیات ما خواند چه‌بسا از خلال آن بتوان حفره‌های موجود در وضعیت مستقر ادبی روزگار خود را بازشناسی و ترمیم‌کردن را دریافت.

عطف

شکسپیر واقعی

«این کتاب بسیار دیر ترجمه شده است. می‌توانست در همان روزهای اوج تائیرگذاری‌اش بر کارگردانانی چون پیتر بروک، پیتر هال و آلک گینیس به فارسی ترجمه شود تا ریشه‌های روند معاصرسازی در آثار این کارگردانان با وضوح بیشتری درک شود. از طرف دیگر کتاب همچنان معاصر ماست؛ زیرا توضیح‌دهنده همان دلهره. حساسیت، اضطراب و خشونتی در آثار شکسپیر است که در هوای امروز استشمام می‌کنیم. مخاطبان چنین کتابی این است که از دنیا از ادبا یا محققان مترددلبی نیستند که در کنج عافیت کتابخانه‌ها به نسخه‌شناسی مشغولند، بلکه به‌گفته کات، کسانی‌اند که تجربه هولناک جنگ، اشغال، خشونت، جارییت و سازوکار اعمال قدرت را همچون تجربه‌ای روزمره از سر گذرانده‌اند، کسانی که از طریق تجربیات معاصر خود بتوانند پشت چهره ریچارد سوم سایه‌ای از استالین را ببینند، و یا دبدن سرنوشت هستینگز بماند آورند که چگونه امروزه مستبدان در تسویه‌حساب‌های خونین‌شان، خادمان سرسپرده خویش را همچون خائنان، محاکمه و اعدام می‌کنند.» بان کات، چنان‌که مترجم «شکسپیر معاصر ما» می‌نویسد، کات خود را خطاب به کسانی نوشته که مکبث شکسپیرکفیت کابوس‌واری سازوکار ارعاب را برایشان تداعی می‌کند و به آنان نشان می‌دهد چگونه آن‌که سازوکار تاریخ را به حرکت درمی‌آورد، خود زیر خردنده‌های آن له می‌شود. چنین مخاطبانی به هنگام خواندن خود زیر خردنده‌های آن له می‌شود و بدبین انسری از شکسپیر به‌جای غرق‌شدن در اوهام رمانتیک و یا غرق‌شدن در جزئی‌نگری در مسائل عصر رنسانس، خود را رویاروی وقایعی خواهند یافت که در عین ارتباط با زمینه‌هایی که در آن خلق شده‌اند، معاصر ما نیز هستند. این یعنی همان معاصرمودن شکسپیر کات کات. جز پیتگفتار مترجم و مقدمه او در بخش تشکیل شده: «نزاری‌ها» و «کمدی‌ها» و این

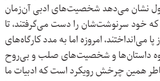

شکسپیر معاصر ما

بان کات

ترجمه رضا سرور

نشر بیدکل

تقسیم‌بندی شاید تنها بخش نگاه کلاسیک کات به آثار شکسپیر باشد و باقی هرچه هست تکاملی بی‌بدیل و یکه است. به هر تقدیر هر یک از این بخش‌ها چنان که از عنوان‌شان برمی‌آید به تراژدی‌ها، از هملت و مکبث تا تلنو لیرشاه و کمدی‌های شکسپیر می‌پردازد. سه پیوست نیز با عنوان «شکسپیر بی‌رحم و واقعی»، «دفتر یادداشت یک شکسپیرشناس» و «شکسپیر و جهان» دارد. مقاله نخست مربوط است به اجرای نمایش «تیتوس آندرا نیکوس» به‌کارگردانی پیتر بروک که در بروشو اجرا شد. مقاله «دفتر یادداشت یک شکسپیرشناس» به اجرای پیتر هال از «ریچارد سوم» می‌پردازد. اما بخش آخر کتاب، جدولی است در دو ستون. یکی وقایع مهم جهان از سال ۱۲۴۵ تا ۱۶۱۶ را برشمرده و دیگری اتفاقات مهم در انگلستان را در این فاصله. فهرست کرده. سالی که سرانجام در هفت خط منتشر شد و بالغ بر ۱۰۱۰ سنجیده تصمیم گرفت از اجتماع کتابه بکبود و تقریبا همه وقتش را در اتاق خاص مشهور چوب‌پنه‌ای آپارتمانش در پاریس بگذراند، روزها بخواند. شاید کار کند. و فقط هنگامی بیرون بود که بخواهد برای رمان پرسوژه‌اجتماعی خود معلومات و ابده فراهم آورد.» از دیگر رمان‌های کری درباره نویسندگان، عادات بکت نیز خواندنی است. از ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۶، یک دوره فعالیت بسیار شدید خلاق در زندگی بکت شروع شده که خود بعدها آن را «حمد در اتاق» خواند. به هر تقدیر کتاب میسن کری مانند بسیاری از رمان‌های این نویسندگان دیگر، زیبا روایت حال‌وهوایی است که مهم‌ترین آثار ادبی و هنری خود را در آن شکل گرفته‌اند.

عادات و آداب روزانه بزرگان

میسن کری

ترجمه حسن کاشمادت

نشر فرهنگ جاوید

در حضور شکسپیر

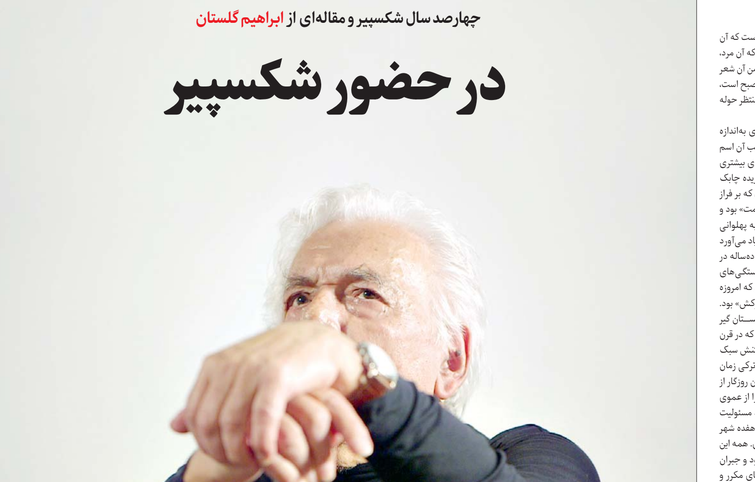

چهارصد سال پیش شکسپیر برجسته‌ترین شاعر و گوینده در زبان انگلیسی مرد. او را بزرگ‌ترین نویسنده، حتی افزینده انسان نو در ادبیات جهانی خوانده‌اند. بار اولی که اتفاق افتاد من کلمه «شکسپیر» را بینم و بشناسم کمی پس از وقتی بود که خواندن در زبان مادری خودم را که فارسی است یاد گرفتم، و این موقعی بود که سطر شعری از یک شاعر که اسمش میزاده عشقی بود خواندم که گفته بود «گاو بزدرید در شباب شکسپیر.» وقتی که این شعر را خواندم شاعرش را دیگر کشته بودند و من در سال دوم دبستان ابتدایی بودم و برایم نزدیک‌ترین و من فیلم‌های بیشتری می‌دیدم ازجمله فیلمی که همین دکلاس فرینکس ورزیده چابک را در آن. بیرون از بغداد و بی‌قالیچه و اسب پرنده‌ای که بر فراز ابرها بتازد می‌دیدم. این فیلم هم همچنان در دوره «صامت» بود و برای من، پسربچه‌ای که در حدود ده‌سالم بود هیچ جذبه پهلوانی و روشنگرانه را نداشت. فقط باز نام شکسپیر را به باد می‌آورد زیرا حالا اینجا او نویسنده داستانش بود. پسربچه‌های ده‌ساله در ایران هشتاد سال پیش پسربچه‌های دیگری بودند با دلسنگی‌های متفاوتی از همسن‌هاشان در غرب ان روز با در کشوری که امروزه آن هم فرق کرده است. اسم این فیلم «راهرکدن زن سرکش» بود.

میان کتاب‌هایی که بسرای مدت دراز تعطیلی تابستان گیر می‌آوردم یا کرایه می‌کردم کتابی بود با جلد خوش‌رنگ که در قون بیش ترجمه و چاپ سنگی شده بود و سبک نوشتش سبک نوشته‌های جاری اطرافیان دربارای بود که طعم و رنگ ترکی زمان شاه وقت. دربارپان و خوشبختان او را داشت. شاه آن روزگار از این‌جور بیرو و اطرافی فراوان داشتند. پدربزرگش تاج را از عمومی اخته خود به ارث برده بود و هم بر عهده‌ای افتاده بود مسئولیت و اجرای قرار دست‌نشاندنی به روس‌ها و واگذارکردن «هفده شهر قفقاز» از گرجستان تا ساحل رود ارس به دولت تزاری. همه این مسئولیت تنگیس را آرام و بی‌خیال برعهده گرفته بود و جبران نکه‌نکه‌کردن و اردست‌دادن تسلیم را با زن‌گرفتن‌های مکرر و فراوان خود کرده بود که عده‌شان از شمار شب‌های یک سال بیشتر بود. اسم این کتاب جلدچرمی با جنان زنان «مغربی بندیق» بود. که یعنی «مراکشی ونیز».

این حد سیر و سُفر خودرن من با سفر تصادفی من در طول شناسایی من در موضوع شکسپیر بود. این تمام وسعت منطقه شناخت شکسپیر بود در زبان ملی کشور من ایران تا آسناته جنگ دوم جهانی. این غیبت معرفت نتیجه ناگزیر شرایط مادی-تاریخی مسلط بر اوضاع جریان ایران بود. این غمانگیز است با در نظر گرفتن وسعت فخیم اوضاع ایران از هزار سالگی به پیوسته پیکیر سنت شعر و ادب در ایران و زبان ایرانی. که از آن در کشوری که به نام شکسپیر باستانی که نشانه برجسته‌بودن و تقدم بود. این این نتیجه وضع مادی تماس و نوع رمل میان این دو حبطه بود.

بعد چاپ و دستگاه چاپ در اوایل قرن نوزدهم به ایران رسید، یعنی در حدود زمانی که شکسپیر و خیتیتش در اروپا به راه افتاد. ویکتور هوگو و *ستاندال* را به حریت انداخت. *برلیوز* و وردی را در کلاه دقیق. عکس به عکس با *شاه* به *شاه* دستور فیلم‌سازی را می‌دهد. عظمت حس و فکر و بینش شکسپیر آن‌اوار در کفتگویی دیدم که میان شاه عزیز با یک سربراز ساخته، که او از نشناخته. می‌گذرد. مرا بیخاشید اگر از این فیلم جنان در من مانده است که این نمایشنامه‌اش را یکی از بزرگترین کارهای او می‌دانسه - که یعنی از بزرگترین کارهای هنری در جرگا. همان خدای‌خواهی از آن قصه، جدیل می‌شود به یک نجات و پاکی بدارنانه بیرون از زمان، به یک حرکت انسان‌خواهانه. به نوشتن، به بازی، به فیلم‌سازی جدیدن فیلمی چنین از اختراع سینما، به عصاره هنر.

وقتی این بنای بلند را به زبان فارسی با هر زبان دیگر دربیاورند آنچه قدرت می‌طلبید، آنچه که به حد خطر دشواری نشان می‌دهد، تنگه‌داشتن و حفظ فرم و ایده آن است که فشرده و جامع است، آن‌جانی که چنین هست. معنی را بی‌هیچ تصرفی در آن می‌توان منتقل کرد اما حس و شکل شنیدنی آن کار، فارسی برخورد اولم در ترجمه کلمه به کلمه «رویای شب نیمه تابستان» بود که مسعود فرزاد بود. اما این تمامی ناگهان گشوده‌تر شد و نیمی کمال کامل اما تنها در چند سطر از آن هم مطلب‌ها که، برای تزئینی تکیه‌ها و تاکیدها و رنط‌های میان حس‌ها و واکنش‌ها لازم‌اند بستگی کاملی دارند به خصوصیات

حکایت زمستانی

ویلیام شکسپیر

ترجمه فواد قنیری

نشر ثالث

زبان. در زبان فارسی صرف فعل‌ها کاهی لازم می‌آورد به‌کاربردن - من چه می‌کویم؟ - افعل نخواهد شد. کجا منتقل تواند شد؟! این کاملا آشکار است. این نظم و ترتیب جاکرفتن هم کلمه‌ها و هم مطلب‌ها که، برای ترتیب تکیه‌ها و تاکیدها و رنط‌های میان حس‌ها و واکنش‌ها لازم‌اند بستگی کاملی دارند به خصوصیات فارسی بی‌بی‌سی بی‌بی‌سی شکسپیری شروع شد با فیلم «هنری پنجم» الیویه. همان وقتی که کس فیلم درآمد. من خواندن شکسپیر را با این نمایشنامه شروع کردم، و از همان‌وقت مسحور و مبهوت سناریویی شکل وصف‌هایی که روایت‌کننده chorus بیان می‌کند شدم که یعنی صدا و جای کلمه‌هایی که کفته می‌شدند. شاید نشود - من چه می‌کویم؟ - افعل نخواهد شد. کجا منتقل تواند شد؟! این کاملا آشکار است. این نظم و ترتیب جاکرفتن هم کلمه‌ها و هم مطلب‌ها که، برای تزئینی تکیه‌ها و تاکیدها و رنط‌های میان حس‌ها و واکنش‌ها لازم‌اند بستگی کاملی دارند به خصوصیات

مانی سهیری: بین نمایشنامه‌های شکسپیر، نام «حکایت زمستانی» شاید کمتر از نمایشنامه‌هایی چون «هملت»، «مکبث»، «شاه‌لیر» و «اتللو» به کوشمان خورده باشد. گرچه این نمایشنامه پیش‌ازاین سیبل به فارسی ترجمه شده است؛ یک بار با عنوان قصه زمستان و در کتاب «پنج حکایت» به ترجمه و اقتباس علی‌اصغر حکمت، بار دیگر با عنوان قصه زمستانی، به ترجمه ابوالفتح اژون بختیاری و سومین‌بار با عنوان داستان زمستان در «مجموعه آثار نمایشی ویلیام شکسپیر» به ترجمه دکتر علاءالدین پازارادنی. اکنون ترجمه تازه‌ای از این نمایشنامه منتشر شده که مترجم آن فواد قنیری است. بعد از «رومئو و ژولیت» و «تیمون آتنی»، نمایشنامه «حکایت زمستانی» سومین نمایشنامه ویلیام شکسپیر است که با ترجمه فواد قنیری در نشر ثالث به زیبا دست است. این نمایشنامه، چنانکه در مقدمه مترجم آمده، جزو کمدی‌های عشق و سرنوشت در سال ۱۶۱۱ نوشته شده. بخش اول نمایشنامه که به شک می‌یابیه و اساس باستانه سیبیل به همسر خود اختصاص دارد با تراژدی‌های شکسپیر و به‌ویژه، هملت‌هم‌ها که فواد قنیری به‌درستی اشاره کرده، نمایشنامه اتللو پیلوم می‌زند. ماجرا این است که هرمیونه، شاه بانوی سیسیل، به پولیکسنس، شاه بوهمیا، که مدتی مهمان آن‌هاست و حالا می‌خواهد به کشورش بازکردد. اصرار می‌کند که قدری بیشتر نزد آن‌ها بماند. این اصرار سوءظنی را در دل شاه سیسیل برمی‌انگیزد. سوءظنی که در غیر محتمک و بی‌اساس‌بودن عواقب هولناکی به بار می‌آورد. شاه، هملت را به‌خاطر این سوءظن به زندان می‌افکند و به دستور شاه، نام بانوی او را نام کامیلیا دستور می‌دهد که پادشاه بوهمیا را بکشد. کامیلیو دستور را اجرا نمی‌کند و درعوض شاه بوهمیا را فراری می‌دهد. سال‌ها می‌گذرد و همچنین جوری پیش می‌رود که دست‌آخر ماجرا ختم به خیر می‌شود و آن ترازدی نمه اول به پایانی شاد و غیرمنتظره می‌انجامد. شکسپیر در «حکایت زمستانی» نیز همچون دیگر آثارش به زوایای تاریک و دیباب روح بشر نقب زده است. این اثر، نمایشنامه‌ای در پنج پرده است. ازجمله شخصیت‌های جذاب و البته حاشیه‌ای این نمایش که در عین حاشیه‌بودن، در جایی از نمایش حضوری پررنگ دارد، باید به اتولیکوس شیاد و دغل‌باز اشاره کرد.

گرچه فواد قنیری از مترجمان باسابقه و پرکار در عرصه ادبیات دارد، برگرفته از کتاب «راز شکسپیر» نوشته رابرتن لینکز و ترجمه سودابه فضائلی. این مؤخره از آن بخش از کتاب لینکز انتخاب شده که به تفسیر «حکایت زمستانی» اختصاص دارد. لینکز در بخشی از تفسیر خود، «حکایت زمستانی» را با «کمدی الهی» دانته مقایسه کرده و نوشته است: «در میان تمام نمایشنامه‌های شکسپیر شاید حکایت زمستانی نزدیک‌ترین آن‌ها به کمدی الهی باشد، البته لازم به یادآوری است که حتی این نمایشنامه هم در حد نمایشنامه شاید نمی‌رود. چرخه هدایت مانند حماسه یا به سه بخش مجزا تقسیم می‌شود.»

فواد نظیری در آغاز مقدمه خود بر ترجمه «حکایت زمستانی» با اشاره به نظر مفسران و شارحان این نمایشنامه و همچنین ارجاع به «یکی دو جای متن نمایش»، درباره این اثر شکسپیر می‌نویسد: «حکایت زمستانی، قصه‌ای برای پای روشنا و گرمای آتش در شب‌های دراز و تاریک و سرد زمستان است. اما در روکای ترجمه مفسران و شارحان نمایشنامه پذیرفته و به آن اشاره داشته‌اند. برداشتی که خود برگرفته از یکی دو جای متن نمایش.»

آنچه در پی می‌آید از قسمت از ترجمه فواد نظیری از این نمایشنامه است که «زمان» وارد می‌شود و در هیئت همسرایان سخن می‌گوید: «من پسند اندکی [مردم]. آزمایم کنم. لیکنه [آدم‌ها]. لذت و وحشت. تنار مرکه پسند کیج و بد. کو بسارم یا کشایم را از هر لغزش. - حالیا، نام زمان بر خود نهادم، تا کشایم بال‌های خویش. رسم کژ کردار، بر هیاکل تند من نبهد. چون بلغزم ترم، از فرای شازنده سال و، نگرم بر رشد و رویش. در فراخ دوره هجرت، که مرا بر نبرسیت. هم در ستای سکاندم کفته قانون و. هرچه سنت کهنه، هم برآرم رسم و راه نو. بدان ساعت. پس بیل تا راه خود کیم، چوبکه بودم قبل هر قانون و، تک هستم به هر کردار، شاهدم من بر عهودی کای همه آداب را بنهاد. نیز خواهم بود. ناظر هر کیرد و کار تازه بر صدر. - کو زند زنکار. بر هر آن رخسنده خاطر، همچنان افسانه من. کو نهاد کهنه در بخشایش اکنون. صبرتان بینه. مرا رخصت، تا نکنه واون، ساعت شن. پسش زنان صحنه قصه، کر شما را خوابه و حاز به دیر. در میان‌پرده بازی. مرا نتونس را حال خود و سازیم، کو شما سریع رنج شاه‌سوزن، حاصل آن رنگ‌روزی‌های نابخرد. دَم فروسته است. و شما نظارکای باکوهر. در خیال هر دم را در سرزمین بوهم انگارید. و به یاد آرید اشارت‌ها به چه پاره را بردم.»

ترجمه سودابه فضائلی از روایت لینکز در کتاب «شکسپیر و ما» با عنوان «حکایت زمستانی» به سال ۱۹۹۸ منتشر شده که به تفسیر «حکایت زمستانی» اختصاص دارد. لینکز در بخشی از تفسیر خود، «حکایت زمستانی» را با «کمدی الهی» دانته مقایسه کرده و نوشته است: «در میان تمام نمایشنامه‌های شکسپیر شاید حکایت زمستانی نزدیک‌ترین آن‌ها به کمدی الهی باشد، البته لازم به یادآوری است که حتی این نمایشنامه هم در حد نمایشنامه شاید نمی‌رود. چرخه هدایت مانند حماسه یا به سه بخش مجزا تقسیم می‌شود.»

فواد نظیری در آغاز مقدمه خود بر ترجمه «حکایت زمستانی» با اشاره به نظر مفسران و شارحان این نمایشنامه و همچنین ارجاع به «یکی دو جای متن نمایش»، درباره این اثر شکسپیر می‌نویسد: «حکایت زمستانی، قصه‌ای برای پای روشنا و گرمای آتش در شب‌های دراز و تاریک و سرد زمستان است. اما در روکای ترجمه مفسران و شارحان نمایشنامه پذیرفته و به آن اشاره داشته‌اند. برداشتی که خود برگرفته از یکی دو جای متن نمایش.»

آنچه در پی می‌آید از قسمت از ترجمه فواد نظیری از این نمایشنامه است که «زمان» وارد می‌شود و در هیئت همسرایان سخن می‌گوید: «من پسند اندکی [مردم]. آزمایم کنم. لیکنه [آدم‌ها]. لذت و وحشت. تنار مرکه پسند کیج و بد. کو بسارم یا کشایم را از هر لغزش. - حالیا، نام زمان بر خود نهادم، تا کشایم بال‌های خویش. رسم کژ کردار، بر هیاکل تند من نبهد. چون بلغزم ترم، از فرای شازنده سال و، نگرم بر رشد و رویش. در فراخ دوره هجرت، که مرا بر نبرسیت. هم در ستای سکاندم کفته قانون و. هرچه سنت کهنه، هم برآرم رسم و راه نو. بدان ساعت. پس بیل تا راه خود کیم، چوبکه بودم قبل هر قانون و. نک هستم به هر کردار، شاهدم من بر عهودی کای همه آداب را بنهاد. نیز خواهم بود. ناظر هر کیرد و کار تازه بر صدر. - کو زند زنکار. بر هر آن رخسنده خاطر، همچنان افسانه من. کو نهاد کهنه در بخشایش اکنون. صبرتان بینه. مرا رخصت، تا نکنه واون، ساعت شن. پسش زنان صحنه قصه، کر شما را خوابه و حاز به دیر. در میان‌پرده بازی. مرا نتونس را حال خود و سازیم، کو شما سریع رنج شاه‌سوزن، حاصل آن رنگ‌روزی‌های نابخرد. دَم فروسته است. و شما نظارکای باکوهر. در خیال هر دم را در سرزمین بوهم انگارید. و به یاد آرید اشارت‌ها به چه پاره را بردم.»

ترجمه فواد نظیری از کتاب «راز شکسپیر» نوشته رابرتن لینکز و ترجمه سودابه فضائلی، نام «حکایت زمستانی» شاید کمتر از نمایشنامه‌هایی چون «هملت»، «مکبث»، «شاه‌لیر» و «اتللو» به کوشمان خورده باشد. گرچه این نمایشنامه پیش‌ازاین سیبل به فارسی ترجمه شده است؛ یک بار با عنوان قصه زمستان و در کتاب «پنج حکایت» به ترجمه و اقتباس علی‌اصغر حکمت، بار دیگر با عنوان قصه زمستانی، به ترجمه ابوالفتح اژون بختیاری و سومین‌بار با عنوان داستان زمستان در «مجموعه آثار نمایشی ویلیام شکسپیر» به ترجمه دکتر علاءالدین پازارادنی. اکنون ترجمه تازه‌ای از این نمایشنامه منتشر شده که مترجم آن فواد قنیری است. بعد از «رومئو و ژولیت» و «تیمون آتنی»، نمایشنامه «حکایت زمستانی» سومین نمایشنامه ویلیام شکسپیر است که با ترجمه فواد نظیری در نشر ثالث به زیبا دست است. این نمایشنامه، چنانکه در مقدمه مترجم آمده، جزو کمدی‌های عشق و سرنوشت در سال ۱۶۱۱ نوشته شده. بخش اول نمایشنامه که به شک می‌یابیه و اساس باستانه سیبیل به همسر خود اختصاص دارد با تراژدی‌های شکسپیر و به‌ویژه، هملت‌هم‌ها که فواد قنیری به‌درستی اشاره کرده، نمایشنامه اتللو پیلوم می‌زند. ماجرا این است که هرمیونه، شاه بانوی سیسیل، به پولیکسنس، شاه بوهمیا، که مدتی مهمان آن‌هاست و حالا می‌خواهد به کشورش بازکردد. اصرار می‌کند که قدری بیشتر نزد آن‌ها بماند. این اصرار سوءظنی را در دل شاه سیسیل برمی‌انگیزد. سوءظنی که در غیر محتمک و بی‌اساس‌بودن عواقب هولناکی به بار می‌آورد. شاه، هملت را به‌خاطر این سوءظن به زندان می‌افکند و به دستور شاه، نام بانوی او را نام کامیلیا دستور می‌دهد که پادشاه بوهمیا را بکشد. کامیلیو دستور را اجرا نمی‌کند و درعوض شاه بوهمیا را فراری می‌دهد. سال‌ها می‌گذرد و همچنین جوری پیش می‌رود که دست‌آخر ماجرا ختم به خیر می‌شود و آن ترازدی نمه اول به پایانی شاد و غیرمنتظره می‌انجامد. شکسپیر در «حکایت زمستانی» نیز همچون دیگر آثارش به زوایای تاریک و دیباب روح بشر نقب زده است. این اثر، نمایشنامه‌ای در پنج پرده است. ازجمله شخصیت‌های جذاب و البته حاشیه‌ای این نمایش که در عین حاشیه‌بودن، در جایی از نمایش حضوری پررنگ دارد، باید به اتولیکوس شیاد و دغل‌باز اشاره کرد.

گرچه فواد نظیری از مترجمان باسابقه و پرکار در عرصه ادبیات دارد، برگرفته